

«لندنستان» و معضلی به‌نام تروریسم

نوژن اعتضادالسلطنه

«نظمی بریتانیایی در منطقه «اولریج» لندن توسط شهروند بریتانیایی افریقایی تباری با چاقو سلاخی شد؛» انتشار این خبر در سال گذشته میلادی افکار عمومی بریتانیا را با هراس مواجه کرد. تظاهرات هفته‌های اخیر هواداران گروه داعش در شهرهای مختلف اروپایی به‌خصوص در لندن و آمستردام نیز با واکنش منفی گسترده افکار عمومی اروپایی مواجه بوده است. نکته جالب‌توجه حضور عناصر افراطی در تظاهرات برگزارشده در دو کشور (بریتانیا و هلند) بوده که سالیان سال دولت‌هایشان به اجرای سیاست چندفرهنگ‌گرایی بالیده‌اند و از مجاسن آن سخن‌ها گفته‌اند. در اینجا این پرسش مطرح می‌شود که مرز آزادی بیان که در جوامع دموکراتیک لیبرال حاکم است تا چه حد است؟ آیا گروه‌هایی که اعتقادی به اصل نمو کراسی و بیان آزادی عقاید برای مخالفان خود ندارند مجاز به ابراز عقیده و فعالیت سیاسی هستند؟

«هربرت مارکوزه» نظریه‌پرداز مکتب فرانکفورت در مقاله‌ای که در سال ۱۹۶۱ میلادی تحت عنوان «تسامح سر کوپرگر» منتشر کرد، به حدود آزادی بیان و فعالیت سیاسی در جوامع دموکراتیک لیبرال پرداخت. او در این مقاله اشاره کرده است که نفی آزادی بیان، نشر، تشکیل جمعیت و سازمان برای گروه‌ها و جنبش‌هایی که در جهت سیاست متجاوزانه سیاسی، نامی، شوونیستی، تبعیض‌نژادی و مذهبی یا برخلاف توسعه خدمات بخش عمومی و بخش درمانی گام برمی‌دارند را می‌توان توجیه کرد. مارکوزه معتقد بود که سانسور نشر و توسعه سدهای غیردموکراتیک امری ضروری برای بسط «دموکراسی اصیل» است. مارکوزه در بخش دیگری از این مقاله اشاره می‌کند که در جامعه لیبرالی چون بریتانیا آزادی بیان و تالیف حتی به تندروترین دشمنان جامعه نیز اعطا می‌شود مشروط به اینکه آنان از کلمه به عمل و از گفتار به کردار عبور نکنند. واقعیت عینی اما از چیز دیگری حکایت دارد فاصله میان سخن و پروپاگاندا تا عمل و سازماندهی بسیار باریک است. از سخنان تند رهبران نازی و فاشیست‌ها تا تشویق آنان به آغاز جنگ جهانی راهی کوتاه طی شد که تلخ‌ترین تجربه را برای بشر معاصر رقم زد. به همان میزان فاصله برافراشتن‌شدن پرچم سیاه داعش در پایتخت‌های اروپایی تا جنایت و اعدامات غیرانسانی آنان در موصل و سایر شهرهای عراق نیز به پارگی تار مویی بوده است.

سهری لیل دولت‌های اروپایی به‌خصوص بریتانیانسبت به گسترش پدیده تروریسم به وضعیتی انجمایده است که نسبت به بروز حملات تروریستی در شهرهای اروپایی هشدار داده شده است. در این میان، شهر لندن سال‌هاست که به دلیل سیاست‌های دولت آن کشور به حضور عناصر افراطی شناخته شده است. لندن که متشکل از تعداد زیادی از مهاجران از کشورهای مختلف به‌خصوص آسیایی است به‌لندنستان» معروف شده است. شهری تقسیم‌شده به محله‌هایی با قومیت‌ها و فرقه‌های مختلف و جامع‌های نامهمگون، چندملیتی و چندفرهنگی. وجود اقلیت‌های قومیتی و مذهبی در بریتانیا و در پیش‌گرفت سیاست چندفرهنگ‌گرایی توسط دولت آن کشور سبب شده تا مهاجران کمتر تمایلی به لزوم ادغام در جامعه اصلی داشته باشند. طبق اصول سیاست چندفرهنگ‌گرایی، مهاجران مجبور به جذب در فرهنگ غالب یا پذیرش مدل زبانی حاکم نیستند و می‌توانند زبان بومی و شیوه زندگی و فرهنگی خاص خود را داشته باشند. از دید دولت بریتانیا این تنوع نته‌ها تهدیدی علیه فرهنگ حاکم نیست که شاید در ظاهر دموکراتیک بوده و به غنای آن نیز می‌افزاید اما واقعیت آن است که این سیاست در عمل باعث تبعیض می‌شود و مهاجران که زبان انگلیسی نمی‌دانند شرایط بدی را در بازار کار تجربه می‌کنند اکنون بیکاری در میان مسلمانان در بریتانیا بیش از هر جمعیت مهاجر دیگری است. بیکاری مهاجران مسلمان ۱۶ تا ۲۴ساله در بریتانیا ۸درصد تخمین زده شده است. این موضوع از آن رو قابل‌توجه است که گروه‌هایی چون داعش و القاعده نیز بیش‌تر، از این رده سنی عضوگیری می‌کنند و ناامیدی و بی‌هدفی جوانان مهاجر می‌تواند انگیزه‌ای برای جذب آنان به سوی چنین گروه‌هایی باشد. منتقدان سیاست چندفرهنگ‌گرایی اروپایی معتقدند که این رویکرد، سبب

زندانی‌شدن مهاجران در ساختار فرهنگی و قومیتی و جغرافیایی خاصی می‌شود که خود بریتانیا به‌خصوص اگر از میان نسل‌های دوم و سوم مهاجران باشد، مایل به آن نیست؛ درنتیجه چنین احساسی فرایند گئوتیزاسیون» و تشکیل محله‌های قومیتی جدافاده‌از بدنه اصلی جامعه میزبان اروپایی فراهم است که خود بستر لازم‌رشد و نمو عناصر افراطی را فراهم می‌کند. سیاست‌های نادرست لندن درقبال عناصر افراطی بر شدت پیوستن جوانان مهاجر به گروه‌های افراطی در سال‌های اخیر دامن زده است. دستگاه‌های امنیتی بریتانیا در تشخیص عناصر تندرو و رصد تحرات آنان از خود سبیل گریز نشان داده‌اند. برای نمونه، «بوصف راشاوی» در سال ۲۰۰۶ میلادی همراه همسرش در کنفرانسی تحت‌عنوان «مسلمان اروپا» در هتلی پنج‌ستاره در لندن شرکت کرد. وزارت امور خارجه بریتانیا در آن زمان قرض‌واو را شخصیتی علمی- مذهبی و مورد احترام و از چهره‌های تاثیرگذار در سیاست‌گذاری خارجی خواند. این درحالی است که قرض‌واو نته‌ها با بمب‌گذاری‌های انتحاری دفاع کرده، بلکه مسلمانان ساکن اروپا را به ایجاد «گتو‌هایی در کشورهای اروپایی برای جلوگیری از ادغام آنان در فرهنگ‌های اروپایی دعوت کرده بود. چنین شرایطی بستر لازم برای ایجاد گروه‌های افراطی چون «حزب التحریر» و «مهاجران» را در بریتانیا فراهم کرده است. این گروه‌ها از سال‌ها پیش درصدد ایجاد «خلافت» بوده‌اند، همان خواسته‌ای که اینک از سوی «الوپکر البغدادی» خلیفه خودخوانده داعش اعلام شده و جوانان مهاجر مسلمان زیادی را از پایتخت‌های اروپایی به موصل کشانده است. آزادی عمل بیش‌از اندازه عناصر افراطی در لندن، مدت‌های مختلف را نیز به انتقاد واداشته است. در دهه ۹۰ میلادی، فرانسه و مصر از جمله متولیان اصلی بریتانیا در این‌باره بودند. دولت‌های این کشورها معتقد بودند که لندن به منشا تذبذبه تروریست‌هایی تبدیل شده که به دیگر نقاط جهان اعزام می‌شوند. فرانسه گروه موسوم به «ارتش اسلامی الجزایر» را به استفاده از لندن برای انجام عملیات بمب‌گذاری در پاریس در اوایل دهه ۹۰ میلادی متهم کرد. دولت مصر نیز معتقد بود که سهری لیل لندن باعث اعزام عناصر افراطی به قاهره شده است؛ دولت مصر، لندن را به «گرخاله» و محل رشد و تکثیر عناصر افراطی تشبیه کرد. این اتفاق پس از حمله تروریستی اکتبر ۱۹۹۷ میلادی

بازی آمریکا و روسیه با کارت اوکراین

سمیرا فرخ‌منش

بود که کشورهایی که در آسیای مرکزی و کشورهای هممرز با روسیه فرا دارند در میان اولویت‌های سیاست خارجی روسیه جای می‌گیرند و این کشورها خود نیز باید بپذیرند که روسیه نگاه ویژه‌ای به کسب منافع خود در این مناطق دارد.

همین امر به تنهایی می‌تواند استراتژی خارجی آمریکا را مبنی بر جلوگیری برقراری مجدد هژمونی روسیه بر کشورهای اطراف تشکیل دهد.

همچنین جدا از تقابل کلی میان آمریکا و روسیه، اقدامات متعددی در دوره پس از فروپاشی موجب رویارویی سیاسی- نظامی این دوکشور شده است. مانند طرح دفاع موشکی آمریکا، وضعیت کوژوو، پیوستن اقدار شوروی سابق به ناتو و برنامه هسته‌ای ایران از جمله موارد اختلاف روسیه و آمریکا به شمار می‌آیند. در سال۲۰۰۷ بودجه‌ای نزدیک به یکمیلیارد۰۰۰میلیون دلار برای افزایش توان دفاعی آمریکا در قبال کشورهای اروپای غربی نسبت به حملات موشکی کشورهای روسیه که بیم خطر از سوی آنان می‌رفت توسط کنگره به تصویب رسید. مهم‌ترین مخالف این طرح روسیه بود که اعتقاد داشت جلوگیری از خطر کشورهایی مانند ایران و کره شمالی (که آمریکا مدعی تهدید منافع خود از سوی این دوکشور شده بود) بهانه‌ای برای آمریکاست و هدف اصلی این سیرهای موشکی کنترل کشور و تسلط بر اقدامات نظامی روسیه است.

موضوع استقلال کوژوو نیز یکی از صحنه‌ها رویارویی آشکار روسیه و آمریکا بود. در همان هنگام و پتان بعد از آن نزدیک به صدکشور این جدایی را پذیرفتند اما کشورهای مانند، روسیه، یونان و صربستان هنوز استقلال این ناحیه را به رسمیت نشناخته‌اند. در این میان، روسیه یکی از مخالفان قاطع این استقلال بود. از طرفی آمریکادرنقطه‌مقابل روسیه، خواهان استقلال همه‌جانبه کوژوو بود تا جایی که در این مسیر از هرگونه حمایت‌های مالی و نظامی دریغ نکرد. این حمایت‌ها تا مرحله‌ای تاثیرگذار بود که در نگاه صدور رای استقلال این کشور در جلسه فوق‌العاده پارلمان، مردم خوشحال کوژوو با یک دست پرچم کشور خود و با دست دیگر پرچم آمریکا را بالا برد و شادمانی می‌کردند. موضوع پیوستن کشورهایمانند گرجستان یا اوکراین به ناتو، همیشه از دغدغه‌های اصلی روسیه بوده که دلیل آن امری جز تسلط آمریکا در منطقه نمی‌تواند باشد. از طرفی گسترش حوزه ناتو در شرق اروپا به معنای تضعیف قدرت روسیه در منطقه است. چون گسترش مرزهای ناتو به سوی شرق، پایگاه‌های نظامی روسیه را از خاک این کشور جدا می‌کند. از سوی دیگر، ورود کشورهای حوزه بالتیک به ناتو، باعث می‌شود جنگنده‌های ناتو بتوانند در مدت پنج‌قیقه به شهر سن‌پترزبورگ برسند. از سوی دیگر ضویت این کشورها به ناتو به معنی دسترسی به منطقه کالیپین‌گرات است که امروز بین دوکشور لهستان و لیتوانی قرار دارد و از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. در میان همه رویرویی‌های روسیه و آمریکا، مناقشه‌اتمی ایران نیز یکی دیگر از میادین نبرد دیپلماتیک آنها بوده است. روسیه در این حین همیشه مایل بود نقش تعدیل‌کننده‌ای را در عرصه جهانی به خود اختصاص دهد. به همین دلیل قطعنامه‌هایی که در چندسال اخیر علیه ایران صادر می‌شد با مخالفت روسیه مواجه می‌گشت. اما از طرفی همکاری‌های نظامی که می‌توانست این امر را با روسیه قطع‌ی شود از سوی این همسایه شمالی لغو می‌شد. (مانند موضوع خرید و تحویل موشک‌های اس-۴۰۰ که با وجود پرداخت هزینه‌از سوی ایران کن‌لین‌کن تلقی و به شکل یکسویه از جانب روسیه لغو شد) به همین دلایل می‌توان روی دیگری برای بازی روسیه در عرصه جهانی در نظر گرفت. یعنی روسیه با حمایت‌های دیپلماتیک از ایران در واقع مقابل آمریکا ایستاده و قدرت‌نمایی خود را به رخ می‌کشد. اما هنگام بازی با کارت‌های خود، حمایت و همکاری کلملی با ایران را عمل نمی‌آورد.



در مصر مطرح شد که در جریان آن ۵۸ جهانگرد خارجی جان خود را از دست دادند. در این‌جا این پرسش مطرح می‌شود که چرا لندن سیاست مدارا درقبال عناصر تندرو در پیش گرفته است؟ سیاست بریتانیا درقبال فعالیت گروه‌ها و عناصر افراطی مبتنی بر این اصل بوده که تا زمانی که آن گروه‌ها و اعضای‌شان در داخل خاک بریتانیا اقدامی تروریستی مرتکب نشوند، از مصونیت برخوردار خواهند بود. در این‌باره حتی اممر «دفا»، رهبر پیشین لیبی نیز بریتانیا را به تساهل عمدی دربرابر اعضای گروه افراطی موسوم به «مبارزان اسلامی لیبی» متهم کرده بود. تساهل اعضای این گروه قصد سرنگونی حکومت دفا را داشتند و با القاعده در ارتباط بودند. گمابه‌زنی کارشناسان امنیتی نشان می‌دهد که به‌دلیل احتمال ارتباط دولت لیبی با بمب‌گذاری رویپماهی پان‌امریکن در لاکربی اسکاتلند، دولت بریتانیا نیز دست مخالفان دفا را باز گذاشته بود.

عدای دیگر معتقدند که چارچوب قوانین موجود در بریتانیا به دستگاه‌های امنیتی آن کشور اجازه نمی‌دهد که افراد را به اتهام تشویق و ارتکاب تروریسم در کشورهای خارجی، به‌آسانی بازداشت کنند. گروهی دیگر نیز معتقدند که بریتانیا با توجه به اصل «دشمن» بودن دوست من است»، دست گروه‌های افراطی، ازجمله مخالفان افراطی دفا و مخالفان امروزی دولت «اسد» در سوریه را برای فعالیت باز گذاشته است. حمله ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، بمب‌گذاری مادرید در مارس ۲۰۰۴ میلادی و بمب‌گذاری لندن در جولی ۲۰۰۵، همگی نشان از شکست سیاست چندفرهنگ‌گرایی دارند. عدم‌ادغام مهاجران در جامعه اصلی، سبب پناهمردن آنان به مراکزى شده که سرمایه‌گذاری آنها توسط دولت‌های خارجی صورت گرفته و در راستای اعضای آن‌ها رقم می‌دارند. برای نمونه، پلیس هلند در سال ۲۰۰۳ میلادی در جریان تحقیقی درباره حملاتن قتل «نتو ون گوگ» متوجه شد که ۶۰ تا ۷۰درصد از روحانیون مساجد آن کشور سواد خواندن و نوشتن به زبان هلندی را نداشتند، چراکه از کشورهای عربی به آنجا اعزام شده بودند. اگر نبود آزادی، نقطه‌ضعف اساسی نظام‌های اقتدارگراست، در دموکراسی‌های لیبرال، وجود آزادی برای بیان عقاید و فعالیت سیاسی معتقدان به اندیشه‌های اقتدار گرا و حتی تمامیت‌خواه، از جمله اعضای گروه داعش معضلی اساسی است.

جهان

در مسیر درست

محمدعلی عسگری

اظهارات اسعد حریری، نخست‌وزیر اسبق لبنان و تجدیدنظر در مواضع پیشین گروه ۱۴مارس می‌تواند نشانه‌های بارزی از یک تحول مثبت و قریبالوقوع در لبنان باشد. به گزارش روزنامه الاخبار لبنان، رئیس جریان المستقبیل لبنان که روزگاری بر سر سرنگونی نظام سوریه شرط‌بندی می‌کرد و به‌همین دلیل شرط‌بندی‌اش از این موضع‌گیری عقب‌نشینی کرده و گفته است: «ماموریت سرنگونی نظام سوریه وظیفه ما نیست و ما در لبنان توانایی جنگ سرنگونی نظام سوریه و تحمل هزینه‌های یک‌جنگ برای براندازی نظام سوریه را نداریم. ما حتی به تنهایی قادر به غلبه بر نیروهایی مانند داعش، جبهه النصرة و دیگر گروه‌ها نیستیم».

لبنان کشوری است که یک‌صدروز می‌شود رئیس‌جمهور ندارد. پارلمان نیز که مهلت قانونی‌اش به پایان رسیده به‌دلیل اختلافات موجود بین گروه‌های عمده، در هوا معلق است. یعنی ۹۰روا‌ش تمدید شده و نمی‌تواند درشرایط زمانی فعلی با این وضعیت به فعالیت بپردازد. در این میان دولت نیز وضعیتی بهتر از آن ندارد. به این معنا که فروردین‌ماه سال پیش تجبیب میقاتی از این سمت استعفا داد و درست ۱۱ماه طول کشید تا جانشین او یعنی «تمام سلام» کلینه‌اش را معرفی کند. با این همه لبنان کشور خاسی است که به اینها عادت دارد و تقریباً مردم این کشور دارند به آن خو می‌گیرند. شاید اگر یک‌سال دیگر هم این کشور رئیس‌جمهور نداشته باشد آ‌باز آب تکل نخورد. مسأله مهم‌تر و خطرناک‌تر برای لبنان البته حضور و نفوذ گروه‌های تروریستی از شبکه‌های افقاری داعش است. خطری که می‌تواند کلیت و تمامیت لبنان را در معرض تهدید قرار داده و ناگهان همان سناریویی را که در عراق پیاده کرد در لبنان پیاده کند. به این معنا که دولت موهوم داعش، دامنه متصرفاتش را از سوریه به داخل

خاک لبنان بکشد و این فاجعه‌ای است که هرگز دولت و ملت لبنان در خواب هم حاضر به تجربه آن نیستند. داعش اینک در لبنان به نحوی تبدیل شده که هم‌زمان ایران و عربستان را نسبت به آن

هوشیار کرده است. اکنون شاید با اندک خوش‌بینی‌ای بتوان گفت عدوی سبب خیر شده و عریستان ضرورت پیدا کرده و در مسیری درست هدایت شود. نزدیک‌ترین نمره اتحاد جماهیر شوروی نیز تغییر در گرایشات سیاستمداران این کشور ایجاد نشد. ریشه این اندیشه را می‌توان در باور نخبگان روسی جست‌وجو کرد که بر این اعتقادند نفوذ و حضور روسیه در کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز می‌تواند تأمین‌کننده منافع روس‌ها باشد. پس دولتمردان این کشور همیشه منافع خود را در همه‌جوزها در منطقه اوراسیا جست‌وجو کرده‌اند. بر اساس همین باور تاریخی، یکی از مهم‌ترین اهداف روسیه پس از فروپاشی، تدوین استراتژی تأمین امنیت این کشور در حوزه سابق آن و تبدیل‌شدن هم‌زمان به همین راستا روسیه سبب دارد به‌دلیل اهداف استراتژیک این کشور، به‌توجه به همین دو تجربه است که می‌توان به سایر بحران‌های خاورمیانه نیز اشاره کرد و از سوریه تا یمن هر یک را به‌عنوان شهادی براین مدعا آورد که اگر همکاری ایران و عربستان عمق و استمرار بیشتری بیابد می‌تواند گروه‌های بزرگی را باز کند. به‌خصوص این روزها که داعش و سایر گروه‌های افقاری در شرق ایران به‌دلیل اختلافات دیرینه روسیه با قدرت‌برداران بزرگ غرب مانند آمریکا، همیشه عدم تسلط این کشورها بر منطقه عمیق فرهنگی- هویتی را مایط را روسیه می‌برد، از اهداف اصلی استراتژیکی این کشور به شمار می‌رود. از سوی دیگر آمریکا با برخی کشورهای اروپایی نیز به دنبال ایجاد ارتباطات سیاسی- اقتصادی جدی با اوکراین هستند که همین امر می‌تواند نشان‌دهنده نفوذ آنها در حوزه امنیتی روسیه باشد به زبانی ساده‌تر این دوقطب در ظاهر دوران دوقطبی‌بودن را پشت‌سر گذاشته‌اند. اما عملکرد هر دوکشور نشان‌دهنده تلاوم بیم و نگرانی‌شان از یکدیگر است.

یادداشت

نگاه

بریتانیا در محصه اسکاتلند

اردشیر زارعی‌قناتلی

هواى جزیره این روزها توفانى است و موج‌هاى سرکش دریا می‌تواند هر قایقى را به صخره کوبیده یا هر ساحل‌نشینى را با خطر یک سونامى روبه‌رو کند. در این دریای توفانى، کشتی ۲۰۰ساله سلطنتى «پادشاهى متحد بریتانیای کبیر» پس از فروپاشى امپراتورى آنگلاساکسون و پایان دوران استعمار، امروز بیش از هر زمانى در معرض آسیب یا به گل‌نشستن است. با نزدیک‌شدن به موعد برگزاری همه‌پرسى «استقلال اسکاتلند» در روز ۱۸ سپتامبر، حامیان و مخالفان با تشکیل کمپین «آرى» و «نه» زلزله به راه‌انداخته‌اند که رهبران سه حزب عمده بریتانیا با تمام اختلافات خود، به‌دلیل شکاف در ستون‌هاى این خانه از ترس زیر آوارماندن، سراسیمه با ترک کاخ «وست مینستر» رهسپار شهر «ادینبورگ» پایتخت اسکاتلند شده‌اند.

ترانزیت سیاسى «دیوید کامرون، نیک کلک و اد میلیبند» رهبران احزاب ائتلافى محافظه‌کار و لیبرال‌دموکرات و حزب اپوزیسیون کارگر با حضور در اسکاتلند برای تاثیرگذارى بر رای‌دهندگان پس از آنکه آخرین نظرسنجى‌ها نشان از رقابت شامه‌بانه آرای استقلال‌طلبان و وحدت‌گرایان داد، گویای صدای زنگ خطرى است که هم‌اکنون بیخ گوش بریتانیای متحد به صدا درآمده است. فرجام این همه‌پرسى چنانچه اکثریت به استقلال رای دهند، معادل یک تجربه ارضى و سقوط شاخص‌هاى سیاسى، اقتصادى و نظامى است که بدون‌شک موقعیت هرژمونیک و جایگاه ژئوپلیتیک بریتانیا را به میزان زیادى کاهش خواهد داد. در صورت ختمه‌بخیرشدن این غایله برای رهبران حزب و شکست استقلال‌طلبان نیز به‌دلیل قول‌هایی که رهبران هر سه حزب عمده بریتانیا به مردم اسکاتلند جهت‌اعطای اختیارات سیاسى- اقتصادى بیشتر به آنان داده‌اند، در جای خود برای آینده می‌تواند موقعیت لندن را در مقابل دیگر اجزای تشکیل‌دهنده کشور سلطنتى متحد بریتانیا همچون اسکاتلند، ولز و ایرلند شمالى تنزل دهد. بررسی آماری شاخص‌هاى اقتصادى، جغرافیایی و جمعیتى بریتانیای کنونی در مقابل وضعیتى که اسکاتلند از این مجموعه جدا شود به جوبى نشان می‌دهد که با ازدست‌دادن حدود ۹درصد از حجم اقتصاد، ۳۲درصد از قلمرو ارضى و هشت‌درصد از جمعیت، مرکزنتیشتان در لندن نته‌ها به‌لحاظ داخلى بهشدت اغرتر می‌شوند که در حوزه خارجى نیز باید تنزل جایگاه خود در مقابل رقبای اروپایی چون آلمان و فرانسه را شاهد باشند. همچنین با توجه به اینکه عمده منابع نفت و گاز بریتانیا در قلمرو ارضى اسکاتلند قرار دارد، در وضیعت جدایی این بخش، تا حدودى استقلال انرژی جزیره به خطر افتاده و از این پس باید به یک واردکننده عمده نفت تبدیل شود. از آنجا که تقسیم کرسى‌هاى پارلمان اروپایی به نسبت جمعیت هر کشور تنظیم شده است در چنین شرایطى در تجدیدنظرى که انجام می‌گیرد سهم لندن کاهش یافته و فاصله آن با برلین و پاریس بیشتر خواهد شد. به همین دلیل، اهمیت حفظ یکپارچگی بریتانیا هم‌اکنون برای رهبران لندن بیش‌ازپیش خود را به رخ می‌کشد چراکه تبعات جدایى بخشی از قلمرو که اتفاقاً به‌لحاظ جغرافیا و اقتصاد از موقعیت ویژه برخوردار است، می‌تواند تاثیر قابل‌ملاحظه‌ای بر وضعیت بریتانیا بگذارد. سیاست تطمیع و تهدیدی که در آستانه برگزاری همه‌پرسى استقلال از سوی لندن جهت اعطای اختیارات بیشتر به پارلمان محلى و نهادهای بزرگ اقتصادى چون «بانک سلطنتى اسکاتلند» و گروه بانکى لویدز» که برای خروج از اسکاتلند مستقل به‌اینتک به راه افتاده در همین چارچوب قابل‌توجه است.

با توجه به نزدیکی آرای حامیان و مخالفان استقلال اسکاتلند و عکس‌المعمل نیروهای اپریموری حول این موضوع تا روز آخر و تا زمان شمارش آخرین رای صندوق‌ها نمی‌توان به‌صورت قاطع نسبت به نتیجه همه‌پرسى اظهارنظر علمى انجام داد. این مبارزه از نوع همان نبردهای گلابداتوری است که هرکدام از طرفین دعوای نجات‌خویش تا آخرین لحظه تلاش خواهند کرد و از همه امکانات موجود خویش بهره خواهند برد. اما در این بین از هم‌اکنون می‌توان دید که آرایش موافقان و مخالفانی که به مرحله تصمیم‌گیری رسیده‌اند تا حدود زیادی به هم نزدیک است و این آرای خاکستری و رای‌دهندگان مردد هستند که نتیجه نهایی را تعیین می‌کنند. از آنجا که گفته می‌شود حدود ۱۸درصد از مردم اسکاتلند هنوز تصمیم خود را برای رای «آرى» یا «نه»، نگرفته‌اند برای هر دو جناح، میزان تاثیرگذارى بر این طیف، از اهمیت تعیین‌کننده‌ای برخوردار خواهد بود. معمولاً در همه انتخابات‌های حاملان آرای خاکستری و مردد نیز در دو گروه متفاوت و تا حدودى متضاد تقسیم‌بندى می‌شوند. گروه اول آثانی که هنوز به اهمیت رای خود در نتیجه کارزار واقف نیستند و افعال خود را هم‌راستا با وضعیت موجود می‌دانند، هستند. این گروه از رای‌دهندگان در روزهای پایانی چنانچه وضعیت از دگرگون و شرایط موجود را در حال تغییر ببینند با یک عمل‌الدفعی به طرف سایر مخالفان تغییر، کرد خواهند کرد. گروه دوم از این طیف خاکستری آن‌دسته‌از رای‌دهندگان بالقوه‌اند که به‌لحاظ درک و خواش ضدسیستمی خود در حالت وضعیت اپوزیسیونى، حتى صندوق رای را نیز چندان برای احقاق مطالبات خود مشروح نمی‌انند. بخشی از این گروه نیز در طی روزهای پایانی و زمانى که بحث تغییر موقعیت از حساسیت بیشتر برخوردار می‌شود در آخرین لحظات با نفع حامیان تغییر به سمت خواهند آمد. تحرکات فعلی رهبران لندن‌نشین و حزب استقلال اسکاتلند به رهبرى «الکس ساموند» در دو مسیر کاملاً متفاوت جنب‌حاکم‌ترى از میان همین آرای خاکستری و مردد خواهد بود و معمولاً رخدادهای روزهای پایانی همچون مناظرات تلویزیونى، تهدید و تطمیع، تبلیغات و رای‌گیری‌های سیاسى، بیش‌ازهمه در میان این طیف بازخورد و تاثیرتعیین‌کننده دارد. نکته مهمى که کمتر به آن پرداخته شده است؛ تاثیر استقلال اسکاتلند بر فضای سیاسى بریتانیا در فردا این همه‌پرسى است. از آنجا که اسکاتلند همیشه و به‌خصوص در طول ۵۰سال گذشته تا سال ۲۰۱۲میلادى، همواره حیاط خلوت و نقطه‌قوت حزب کارگر بوده است، جدایی این بخش از کشور می‌تواند آرایش نیروهای سیاسى در بریتانیا را به زبآن این حزب و به نفع محافظه‌کاران رقم بزند. مهم‌ترین موردی که هم‌اکنون برای حزب محافظه‌کار در صورت استقلال اسکاتلند به‌دلیل این موضوع مطرح باشد به این دلیل است که هم‌اینک دولت حاکم در دست‌اندازى به رهبرى آنان بوده و در دوران نخست‌وزیرى دیوید کامرون اتفاق خواهد افتاد. بدون‌شک این تجزیه‌کشور در این زمان در کارنامه حزب محافظه‌کار و نخست‌وزیر ثبت خواهد شد و شاید در کوتاه‌مدت بزرگ‌ترین قربانى آن کامرون باشد که احتمالاً زیر فشار افکارعمومى مجبور به ترک مسند خود خواهد شد. به همین دلیل سود و زیان مشترک هر سه حزب عمده بریتانیا درخصوص استقلال اسکاتلند است که هریک به دلایل خاص خود در کنار دیگری رهسپار ادینبورگ شده‌اند تا به مردم اسکاتلند بگویند ما یک خانواده مشترک هستیم، یا جدایی شما دل مارا می‌شکند. بدون‌شک در صورت استقلال اسکاتلند این کشور جدیدالتأسیس در ازای امتیازاتی که به دست می‌آورد یک‌سرسى از امکانات کنونی خود را نیز از دست می‌دهد که در برآیند نهایی نگاه رای‌دهندگان در روز ۱۸سپتامبر به این معادله اسود و زیان» تعیین‌کننده نتیجه‌بارى خواهد بود.

مقاله‌ها و دیدگاه‌ها در این صفحه به نمایندگی از نویسندگان خودشان و نه از طرف این رسانه منتشر می‌شوند. لطفاً در صورت تمایل، با نویسندگان این صفحه تماس بگیرید.